

آفت زبان

مهدی سیاح زاده

در داستان طوطی و بازرگان ، مولوی به روال
همیشگی خود، به یاد آفت زبان می افتد. در چند بیت،
موضوعی را بیان می کند که گویی برای همین امروز ما گفته
است. همین دردی که امروزه روز، اغلب مردم جهان گرفتار
آن هستند:

این زبان چون سنگ و، هم آهن وش است
و آنچه بجهد از زبان، چون آتش است
ز آن که تاریکی است و هر سو پنبه زار
در میان پنبه، چون باشد شرار؟
ظالم آن قومی که چشمان دوختند
ز آن سخن ها، عالمی را سوختند
۱۵۹۳/۱

آیا این بیان، قصه و درد امروز ما نیست؟ می گوید:
زبان مانند سنگ و آهن است و دنیا، مانند پنبه زاری است که

آفت زبان

وب سایت مهدی سیاح زاده www.sayahzadeh.com

در جهل (تاریکی) فروخفته است. هنگامی که این سنگ و آهن را بر هم بزنی، از آن آتش خواهد جهید و بر این «پنبه زار تاریک» خواهد افتاد و همه را خواهد سوزاند.

در همین دنیای تاریک، مردمان ستمگری هستند که چشم خود را بر روی حقایق می بندند و با سخنان آتشین خود جهانی را می سوزانند و ویران می کنند. (عالمی را با سخنی ویران می کنند) و انسان های ریا کار و مردم فریب (روبهان = روباه های مرده) را، پاکان و قدیسان خدا و قهرمانان ملت و مردم (شیران) می نمایانند.

عالمی را یک سخن ویران کند

روبهان مرده را شیران کند

مولوی مدام «زبان» را مورد خطاب قرار می دهد و

دوباره آفت های زبان می گوید:

ای زبان! تو بس زیانی مرا

چون تویی گویا، چه گویم من ترا؟

ای زبان! هم آتش و هم خرمی

چند این آتش در این خرمن زنی؟

در نهان، جان از تو افغان می کند

گرچه هر چه گویمش آن می کند

۱۶۹۹/۱

مولوی در این بیت آخر موضوع جالبی را مطرح می کند. می گوید: انسان چه آشکارا و چه پنهانی اسیر زبان خود است. زبان، هر چه بگوید، همان را انجام می دهد. مقصود از این «زبان» فقط حرف زدن با صدا نیست. اندیشه نیز سخن گفتن بی صدا و پنهان است. مولوی می خواهد بگوید که سخن چه آشکار و چه پنهان در رفتار و تصمیم گیری های ما مؤثر است. این که بزرگان ما مدام نصیحت می کردند «از سخن زشت بپرهیز» و یا «همواره در باره ی موضوع های خوب، فکر کن» ناشی از همین است. پس زبان هم گنج بی پایان است و هم رنج بی درمان.

ای زبان، هم گنج بی پایان من

ای زبان! هم رنج بی درمان من

۱۷۰۲/۱
